



اخلاق کانت: قابلیت ها و ظرفیت های کاربردی رویکرد جامعه جهانی به اخلاق کانتی

بخش پایانی

سیدعلی محمودی

در بخش نخست این گفتار، آوردیم که خرد در نگاه کانت، خودبنیاد است و فقط از قوانینی پیروی می کند که خود انسان آن ها را وضع کرده باشد. انسان با خوداتکایی، از پیروی و اسارت رهایی می یابد. او بر پایه خرد عملی، قوانین و آموزه های اخلاقی را وضع می کند. البته خرد دارای امکانات و محدودیت هایی است. خرد قوه ای بی حد و حصر و بی پایان نیست. فرد، قلمرویی دارد که کانت آن را قلمرو آزمون ممکن می نامد. در این قلمرو است که انسان می تواند خرد خویش را به کار گیرد. البته خرد انسان رشد یافته، نه خرد انسان صغیر یا نابالغ که به قییم نیاز دارد؛ همان انسانی که کانت در مقاله "پاسخ به پرسش روشنگری چیست" به او و مشکلاتش

می پردازد. اما محدودیت های خرد در آن حیطه ای نمود می یابد که فراسوی آزمون ممکن است. در قلمرو آزمون ممکن که پایی در تجربه دارد، انسان می تواند از خرد خویش برخوردار شود و به شناخت برسد؛ اما از مرزهای قلمرو ممکن به آن سو، حیطه مابعدالطبیعه است و انسان نمی تواند نسبت به آن شناخت پیدا کند، گرچه می تواند به آن ایمان و اعتقاد داشته باشد.

از نظر کانت، مفهوم حق سیاسی از کارکردهای خرد انسان است. انسان با خرد خویش حق سیاسی را جعل و اختراع می کند. نقشی که حق سیاسی دارد، آن است که به کنش ها و واکنش های انسان نظم دهد و جهت آن را تحدید و چارچوب بندی کند. حق سیاسی، به خودی خود، از تجربه به دست نمی آید. تجربه نمی تواند به ما بیاموزد چه چیزی حق است و چه چیزی حق نیست. از دیدگاه کانت، حق سیاسی از اصول پیشینی سرچشمه می گیرد. کانت در این جا با اشکالی ستبر روبرو می شود. اشکال این است که خودخواهی بشر او را از پیروی قانون باز می دارد، قانونی که بر اساس حق تاسیس می شود. کانت در پاسخگویی به این اشکال، به مبانی اخلاقی خود رجوع می کند: وقتی خرد، راهبری انسان را به دست گیرد، تمایلات خودخواهانه او فروکش می کند و خرد در کشاکش با تمایلات نفسانی پیروز می شود. البته انسان به راحتی نمی تواند از خودخواهی ها و تمایلات وسوسه گر نفسانی فاصله بگیرد. خرد، در مقام رهبری و فرمانروایی، تمایلات نفسانی، افزون خواهی ها و خودخواهی ها را کنترل می کند و به آن ها مهار می زند. آیا به واقع امکان دارد انسان ها دارای جامعه ای باشند که تمام انسان ها در آن از خرد خود پیروی کنند و فرمانروایی جز خرد نداشته باشند؟ کانت چنین ادعایی ندارد و اعتراف می کند این گونه نیست که انسان ها بتوانند همواره از خرد خود پیروی کنند. او تمثیل زیبایی دارد: انسان مثل چوب پرپیچ و خمی است که نمی توان

چیزی درست و حسابی از آن درست کرد! انسان ها به عنوان افراد مختلفند؛ بعضی از خردشان پیروی می کنند و بعضی اسیر تمایلات نفسانی اند. ساختن انسان های اخلاقی، اندیشه ور، مهذب و متعادل، ناممکن است و راه به ترکستان می برد. اما می توان انسان ها را به صورت شهروندانی خوب تربیت

کرد. پس انسان نمی‌تواند آن جامعه اخلاقی را که کانت آرزو می‌کند در قلمرو طبیعت تحقق یابد، در عالم واقع پدید آورد. اما می‌توان شهروندان خوبی تربیت کرد که با نظم مدنی بر مدار قانون در کنار یکدیگر زندگی کنند و از آزادی‌های مدنی برخوردار باشند. اخلاق فردی انسان یک چیزی است و مقام شهروندی او چیز دیگری است.

انکون این برسش مطرح می‌شود که آیا واقعا اخلاق و سیاست، با مقدماتی که ذکر کردیم، با یکدیگر سازگارند؟ اخلاق از مقوله وظیفه است و سیاست از مقوله قدرت. آیا می‌توان این دو را با یکدیگر هماهنگ کرد، به گونه‌ای که فعل مثبتی بر قدرت، فعل مثبتی بر وظیفه باشد و برعکس؛ یعنی بین این دو، سازگاری پدید آید؟ پاسخ کانت در این مورد بسیار دقیق است. او معتقد است گر ما آمریت یا اقتدار مفهوم وظیفه را بپذیریم، یعنی بپذیریم وظیفه‌ای وجود دارد و ما موظفیم طبق قواعد اخلاقی عمل کنیم، دیگر بی‌معنی است که بگوییم نمی‌توانیم بر پایه قانون‌های اخلاقی رفتار کنیم. اگر من وظیفه دارم به انسانی که در شرف سقوط از روی پل به رودخانه است، اخطار کنم که جلو نرود و گرنه سقوط می‌کند و در رودخانه غرق می‌شود، دیگر معنی ندارد بگوییم نمی‌توانم به قانون‌های اخلاقی عمل کنم. مفهوم آزادی از بستر چنین وضعیت اخلاقی شناسایی می‌شود. فرض کنید از کنار رودخانه‌ای عبور می‌کنید. ناگهان کودکی به رودخانه نزدیک می‌شود و در آن سقوط می‌کند. وظیفه اخلاقی ایجاب می‌کند که بی‌درنگ به سوی کودک که در حال غرق شدن است، بنویید و او را از خطر مرگ نجات دهید. شما می‌خواهید قاعده رفتار انسان به صورت یک قانون عام درآید. شما یا کاری که می‌کنید، یعنی بر پایه وجدان اخلاقی خویش تصمیم می‌گیرید کودک را نجات دهید و بر اساس اراده، او را از خطر مرگ می‌رهانید، در واقع آزادی را تجربه می‌کنید و نشان می‌دهید آزاد هستید. بنابراین، مفهوم آزادی از درون چنین پویای اخلاقی‌ای بز می‌آید و منجلی می‌شود. اگر ما از سر وظیفه عمل کنیم، دیگر معنی ندارد که بگوییم نمی‌توان از سر وظیفه عمل کرد. ما از آن جا چون وظیفه را تشخیص می‌دهیم،

مطابق آن عمل می‌کنیم و می‌دانیم که به انجام چنین کاری توانا هستیم.

چه هنگام، سیاست و اخلاق با یکدیگر تصادم می‌کنند و کارشان به درگیری می‌کشد؟ به نظر کانت، هنگامی که اصالت نفع یا سودگرایی به عنوان مبنای اخلاقی برگزیده می‌شود، سیاست و اخلاق وظیفه‌گرا در تنگنای ناسازگاری می‌افتند؛ در غیر این صورت، اخلاق با سیاست تناقضی ندارد. فعل اخلاقی می‌تواند بر امر سیاست متجلی شود، همان گونه که می‌تواند در امور فردی تبلور یابد؛ اما اگر اخلاق بر مدار اصالت نفع قرار گیرد، با اخلاق وظیفه‌گرا همنا نخواهد بود. اگر بر اساس وظیفه عمل کنیم و از سودگرایی فاصله بگیریم، سیاست و اخلاق می‌توانند با یکدیگر سازگار و همنا باشند. کانت در رساله صلح پایدار که در واپسین سال‌های عمر خود نوشته است، درباره نزاع بین سیاست و اخلاق سخن می‌گوید. کانت به ما می‌آموزد نزاعی میان سیاست به معنای بخش کاربردی حق و اخلاق به معنای بخش نظری حق، یعنی میان نظریه و عمل وجود ندارد. چنین نزاعی فقط هنگامی رخ می‌نماید که از اخلاق، آموزه مصلحت مراد شود، یعنی قواعدی کلی که بر پایه آن‌ها، یک شخص مفیدترین ابزارها را برای افزایش سود و صرفه خویش برگزیند. این کار چیزی جز فاصله گرفتن از اخلاق وظیفه‌گرا نیست. نتیجه‌گرایی، سودگرایی و مصلحت‌گرایی، سه مکتب اخلاقی هستند که کانت با اخلاق وظیفه‌گرایی خود، آن‌ها را نقد و رد می‌کند. به نظر کانت، در اخلاق وظیفه‌گرا تناقضی بین اخلاق و سیاست وجود ندارد، اما در اخلاق سودگرا، تناقض میان سیاست و اخلاق، جدی است. البته کانت اصلا اصالت نفع یا سودگرایی را اخلاق نمی‌داند، فقط به یک اخلاق قائل است و آن هم اخلاق وظیفه‌گراست. او می‌اندیشد که انسان خردمند است، خرد انسان می‌تواند به انسان بگوید چه کاری از سر وظیفه است، چه کاری مطابق وظیفه است و چه کاری بیرون از قلمرو وظیفه است. در مکتب اخلاق وظیفه‌گرا، اخلاق و سیاست می‌توانند با یکدیگر همنا باشند. کانت به یقین از انجیل متی استناد می‌کند تا مراد خویش را از همناویی میان سیاست و اخلاق نشان دهد. آیه چنین است: "هان! من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم. پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید" (انجیل متی، باب دهم، آیه ۱۶). کانت بر پایه این آیه، گزاره زیر را

مطرح کرده است: اگر سیاست بگوید شما مانند ماران، دانا باشید، اخلاق می‌تواند به آن بیفزاید: "و بی‌آزار همچون کبوتران". یعنی اگر بنای سیاست بر پایه اخلاق وظیفه‌گرا باشد، دیگر انفاق ناخوشایندی نمی‌افتد که بین سیاست و اخلاق درگیری پیش بیاید. سیاستمدار، سیاستی را می‌گذارد که می‌پسندد و می‌خواهد که به صورت یک قانون عام درآید، مثلا از سلاح هسته‌ای چشم می‌پوشد و می‌خواهد که سلاح هسته‌ای در اختیار هیچ کشوری نباشد. این که قاعده رفتار هر کشور می‌تواند به صورت قانون عام، یعنی قانونی کلی و جهان‌شمول درآید، در ساحت نظر، فارغ از تناقض است. در ساحت عمل نیز در صورت به اجرا درآمدن، به تضاد نمی‌انجامد. آشکار است که هر گاه نظریه‌ای میان مولفه‌های خود دارای سازگاری درونی نباشد، به مثابه دکترین سیاسی در حوزه عمل، با مشکل تضاد مواجه می‌شود. در این مورد، هم می‌توان مثال‌های بین‌المللی آورد، هم مثال‌های داخلی. البته بحث ما این جا نظری است و کانت از دیدگاه نظری خود دفاع می‌کند. اگر تناقضی در اخلاق سیاسی کانت می‌بینیم، می‌توانیم آن را مطرح کنیم. اگر اخلاق بر مبنای وظیفه‌گرایی باشد و ما بتوانیم قانون‌هایی عام برای جهان بشریت وضع کنیم و سیاست و عملکرد خود را به عنوان یک کشور به گونه‌ای طراحی کنیم که در مناسبات جهانی، به شکل قانونی عام درآید، چه اختلافی ممکن است بین سیاست و اخلاق بروز کند؟

اشتغال کانت به فلسفه اخلاق تا پایان زندگی او تداوم داشته است. او پیش از نقد دوم، یعنی نقد عقل عملی و پس از آن، رسالات و درس‌گفتارهایی در باب اخلاق تدوین کرده است. از جمله آن‌ها درس‌های فلسفه اخلاق که دو یا سه جلد است؛ او دو ضمیمه اخلاقی بر رساله صلح پایدار نگاشت و آن‌ها را در چاپ دوم منتشر کرد. همچنین مقاله مهم "نظر و عمل" و رساله مابعدالطبیعه اخلاق، در باب اخلاق است. کانت در مقاله "نظر و عمل" با رد اخلاق سودگرا، می‌نویسد: "به گونه‌ای عمل کن که آرزو می‌کنی قاعده کلی رفتار تو قانونی کلی شود، بدون در نظر گرفتن این که نتیجه چه باشد." بند آخر این عبارت، جدید است. او در درس‌های فلسفه اخلاق و در نقد عقل عملی، چنین سخن نگفته بود. کانت می‌گوید تو به وظیفه عمل کن، این صرف نظر از این که نتیجه چه خواهد بود. این

عبارت کانت بسیار ناملم برانگیز و قابل نقد است. می‌پرسیم آیا فرمانروایان یا نظام‌های سیاسی می‌توانند بدون در نظر گرفتن نتایج و پیامدهای سیاست‌های خود، فقط به وظیفه - که می‌اندیشند درست است - عمل کنند؟ اشاره کردم که مصلحت‌گرایی از نظر کانت فرقی با سودگرایی ندارد. بی‌بینیم حدود ۲۰۰ سال پیش کانت درباره مصلحت‌گرایی چه گفته و چه دیدگاه‌هایی را مطرح کرده است. اخلاق سودگرا، درونمایه روشنی دارد، یعنی شرایط عینی و تجربی را در نظر می‌گیرد و در پی جلب منفعت و دفع ضرر است. دولت کانتی بر پایه وظیفه تاسیس می‌شود و منزلت انسان را در جامعه مورد نظر و در کانون توجه خود قرار می‌دهد. بر اساس اخلاق وظیفه‌گرا، مصلحت‌گرایی نمی‌تواند با اخلاق به توافق برسد. مصلحت‌گرایی بر اصول پیشینی استوار نیست. مصلحت، بت عیاری است که هر روز به رنگی در می‌آید. هر چه مصلحت ایجاب کند، خوب و صواب است و بر همان مبنای تصمیم‌گیری می‌شود. شرایط و وضعیت‌ها در بسز زمان و مکان تعیین می‌کنند کاری که انجام می‌شود، به مصلحت است یا نه. مصلحت‌گرایی به فرجام کار می‌اندیشد و به اصول و شالوده‌ها کاری ندارد. حتی آماده است غیر ممکن را ممکن کند و ممکن را غیر ممکن، حلال را حرام کند و حرام را حلال. می‌خواهد موانع را برطرف کند. اصول اخلاقی مصلحت‌گرایی مبتنی بر سودگرایی، یعنی جلب منفعت و دفع ضرر است. می‌خواهد بن‌بست‌ها را از بین ببرد. کوتاه سخن، این که گرانیکاه مصلحت، عمل‌گرایی است. از دیدگاه کانت، مصلحت‌گرایی، اصول بنیادین ندارد. مصلحت‌گرایی انسان را به عنوان غایت ذاتی و فی‌نفسه نمی‌پذیرد. ممکن است مصلحت ایجاب کند که کشوری درگیر جنگ شود و مدت آن را طولانی کند و از این رهگذر، انسان‌های بی‌شماری کشته شوند و شهرهای زیادی ویران گردند؛ ایرادی ندارد، زیرا مصلحت ایجاب می‌کند، یعنی سود و صرفه ایجاب می‌کند. ممکن است ایراد بگیرند که مگر می‌شود این اخلاق وظیفه‌گرای آرمانی را در دنیای پرشور و شری که ما در آن زندگی می‌کنیم، اجرا کرد؟ می‌توان در برابر این پرسش، پرسش دیگری نهاد و آن این است که مگر می‌توان اخلاق سودگرایانه را در جهان اجرا کرد و در عین حال از امنیت برخوردار بود و انسان را به عنوان شیء

و ابزار به کار نگرفت؟ اخلاق سودگرایانه می‌تواند جهان ما را به جهنمی سوزان تبدیل کند. فرض کنید افرادی در زندان به سر می‌برند. بازجویان از آنان می‌خواهند که اعتراف کنند، اما آنان از اعتراف خودداری می‌کنند. زندانیانان می‌گویند باید بر پایه جلب منفعت و دفع ضرر، این زندانیان را وادار به اعتراف کرد. احتمال دارد بمبی در مرکز شهر منفجر شود. ممکن است این زندانیان بمب‌گذاران را بشناسند. ما باید این زندانیان را با زور وادار به اعتراف کنیم تا بتوانیم جلوی کشتار عده‌ای را در مرکز شهر بگیریم. در چنین موقعیتی، برابر نظر سودگرایان و مصلحت‌گرایان، شکنجه انسان‌ها امری مجاز و فعلی اخلاقی است، زیرا سبب می‌شود جلو کشتار افرادی در مرکز شهر گرفته شود. باید بدانیم که در این جا، شکنجه یک نفر با شکنجه پنجاه میلیون نفر، به لحاظ ماهوی هیچ فرقی نمی‌کند. اگر بپذیرید که یک نفر کشته شود تا از کشته شدن محتمل ده نفر جلوگیری شود، می‌توانید بپذیرید که صدها هزار نفر کشته شوند، برای این که ده‌ها و صدها میلیون نفر کشته نشوند، همانند اتفاقی که در جنگ جهانی دوم رخ داد. تلفات انسانی بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی، با تداوم جنگ و کشتارهای بیشتر و ویرانی‌های افزون‌تر مقایسه شد. بنابراین، این طور نیست که ما فقط دیوار اخلاق وظیفه‌گرا را کوتاه بباییم و بتوانیم از آن بالا برویم و بگوییم چنین اخلاقی، آرمانی و زیباست، اما قابل اجرا نیست. آیا اخلاق سودگرایانه، وجدانا قابل اجرا و تحمل است؟ اگر اخلاق مبتنی بر اصالت نفع مبنای تصمیم و عمل حکومت‌ها و کشورها قرار گیرد، چه چیزی از بشریت و انسانیت باقی می‌ماند؟ کانت در این جا دو نمونه از ارباب سیاست و قدرت را به ما معرفی می‌کند که یکی نماینده اخلاق مبتنی بر اخلاق وظیفه‌گرا و دیگری، نماینده اخلاق مبتنی بر اخلاق سودگراست. اولی سیاستمدار اخلاقی و دیگری موعظه‌گر سیاسی است. سیاستمدار اخلاقی به عنوان نماد اخلاق وظیفه‌گرا، چه ویژگی‌هایی دارد؟ در میدان عمل چگونه می‌توان سیاستمدار اخلاقی بود؟ موعظه‌گر سیاسی، به عنوان نماد اخلاق سودگرا و مصلحت‌گرا، چه ویژگی‌هایی دارد؟ ویژگی نخست سیاستمدار اخلاقی این است که اصول سیاسی را در هماهنگی و هم‌زیستی با اخلاق دنبال می‌کند؛ یعنی از نظر سیاستمدار اخلاقی،

سیاست، تابع اخلاق است. دوم این که کردار سیاسی در اندیشه سیاستمدار اخلاقی بر پایه وظیفه اخلاقی معنا پیدا می‌کند؛ یعنی تصمیمات و رفتارهای او بر اساس وظیفه اخلاقی، یعنی آن خاستگاهی است که افعال سیاستمدار اخلاقی از آن جا سرچشمه می‌گیرد. سوم این که مفهوم وظیفه، انگیزاننده او به سوی تلاش و تکاپو برای دستیابی به خیر است. چهارم این که اهداف حکومت به مثابه برآیند خرد سیاسی، باید بر پایه مفهوم وظیفه راستین، یعنی اصل‌های پیشینی برخاسته از عقل عملی استوار باشند. نظام سیاسی، اهدافی را ترسیم می‌کنند که باید بر پایه اخلاق استوار باشند. پنجم این که سرنوشت فرد و جمع به یکدیگر گره خورده است. انسان باید به گونه‌ای عمل کند که گویی اکنون فردی است به جای جمع یا جمعی است در مقام فرد. افراد باید خودشان را به جای یکدیگر بگذارند، حکومت را به جای خودشان، خودشان را به جای حکومت، جامعه را به جای خودشان و خودشان را به جای جامعه. ششم این که سیاستمدار اخلاقی قدرت را به هر قیمت به دست نمی‌آورد و حفظ نمی‌کند. او خودش را خدایگان، قیم، ارباب و مالک‌الرفاق مردم نمی‌داند. دولتی تاسیس شده است، اما حاکم آن، در صورتی که مردم او را نخواستند و از عملکردش رضایت نداشته باشند، نباید به هر قیمتی به شکل مادام‌العمر در مقامی باقی بماند و خود را مافوق همه چیز و همه کس تلقی کند و مخالفانش را از دم تیغ بگذراند. آیا واقعا امکان ندارد افرادی بر اساس دموکراسی به قدرت برسند و حاضر نباشند به هر قیمتی باقی ماندن در قدرت را ادامه دهند؟ پابندی به اصول و داشتن کردارنامه در سیاست‌ورزی، مساله‌ای رویایی و آرمانی نیست، بلکه واقعی است. این راه و رسمی است که سیاستمدار بر مدار اخلاق دنبال می‌کند. او نظام سیاسی را به هر قیمتی و با هر ترفندی، برای آن که خودش بر مسند قدرت باقی بماند، برای آیندگان غیرقابل پیش‌بینی نمی‌کند. هفتم این که سیاستمدار اخلاقی، جانبدار آزادی و برابری شهروندان است و شهروندان در سایه سیاست او می‌توانند آزادانه و از سر اختیار، زندگی اخلاقی را در جامعه ارتقا بخشند. کانت تأکید می‌کند اگر جامعه‌ای بخواهد بر اساس اخلاق اداره شود، باید یک جامعه‌ای اخلاقی باشد؛ یعنی اخلاق باید در جامعه آن چنان رسوخ کند که در افعال فردی و اجتماعی، مفهوم

اخلاق، همواره حاضر و ناظر باشد. ما شاهدیم که در کشورهای اروپایی و در آمریکا، حضور اخلاق سیاسی در بحث‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در تصمیم‌گیری‌ها، سیاستگذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و کارکرد دولت‌ها هم در عرصه ملی و هم در سطح بین‌المللی، آشکار و پررنگ است. چنین نیست که اگر آمریکا در قلمرو بین‌المللی زیاده‌خواهی می‌کند، یا به برخی کشورها دست‌اندازی می‌کند، یا کشوری مانند عراق را به اشغال نظامی در می‌آورد، کار دولت آمریکا در نظر مردم چه در اروپا، چه در آمریکا با بی‌تفاوتی مواجه شود و از منظر اخلاق سیاسی مورد ارزیابی و نقادی قرار نگیرد. اصلاً این طور نیست: اخلاق به عنوان علم اخلاق یا فلسفه اخلاق، تنها در آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها تدریس نمی‌شود و مورد بحث قرار نمی‌گیرد. اخلاق در لایه‌های جامعه و در میان اجتماعات انسانی، به شدت و به دقت حضوری زنده و فعال دارد. در میان گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب و دولت‌ها، در فرآیند تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، معیار اخلاق، راهنمای سیاستگذاری و عمل است. مثلاً آیا مالیات‌هایی که دولت از مردم می‌گیرد، منصفانه است؟ آیا مرگ مصنوعی اخلاقاً مجاز است؟ آیا سقط جنین در برخی موارد عملی غیراخلاق‌آمیز است؟ آیا نصب دوربین‌های فیلمبرداری در دانشگاه‌ها، ایستگاه‌های قطار و ... عرصه امنیت و حریم خصوصی افراد را مورد تعرض قرار نمی‌دهد و اگر عملی قانونی است، اخلاقاً نیز هست؟ حال اگر حکومتی بر اساس نفع‌طلبی تصمیم بگیرد به مردم دروغ بگوید، حقایق را از مردم بپوشاند و از افکار عمومی سوءاستفاده کند، مردم در وجدان اخلاقی خود، چنین حکومتی را محکوم می‌کنند و دست به اعتراض می‌زنند. البته در اروپا در برابر رفتارهای بین‌المللی غیراخلاقی، نسبت به آمریکا خودآگاهی بیشتری به چشم می‌خورد. چنین جوامعی به حد مطلوبی از اخلاق‌مداری رسیده‌اند. باید دانست که مردم آمریکا و اروپا - به استثنای گروه‌های کوچک نژادپرست و فاشیست - اعمال خلاف قانون و اخلاق را محکوم می‌کنند. موعظه‌گر سیاسی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ اولین ویژگی او این است که اخلاق را به صورتی در می‌آورد که مناسب سود و صرفه باشد. برای او اخلاق تابع سیاست است. او با خردگرایی از اصول و قواعد اخلاقی دوری می‌کند و می‌کوشد

مسائل را به روش تجربی حل کند. چنین فردی، عملگرا و تجربه‌باور است و از اصول و قواعد فاصله می‌گیرد. برای او بقا و دوام قدرت، دارای اهمیت و هدف غایی و نهایی است. او نسبت به وسیله‌ها و ابزارهایی که به کار می‌گیرد، دغدغه‌ای ندارد و هر وسیله و ابزاری که بیشتر مودی به نتیجه و عمل مطلوب شود، برای او قابل استفاده و مشروع است. از نظر کانت، موعظه‌گر سیاسی، سه قاعده را به کار می‌گیرد که به جز معاطله نیست. نخستین قاعده این است که "اول عمل کن و سپس کردار خود را توجیه نما." اساس کردار در این فرمان، عمل‌گرایی است: یعنی کردار دل‌خواهی و تحکمی، حقوق مردم را سلب کردن و بعد در جهت توجیه فعل غیراخلاقی خود برآمدن. قاعده دوم: "اگر مقصوری، آن را انکار کن." یعنی گناه ظلم و خشونت و بی‌انصافی و بی‌عدالتی را نسبت به مردم انکار کردن و در صدد توجیه و دلیل‌تراشی برآمدن. سوم، قاعده شناخته شده‌ای است که می‌گوید: "تفرقه بینداز و حکومت کن." نقدی که کانت بر راه و رسم موعظه‌گر سیاسی وارد می‌کند، این است که هیچ کس پذیرای قواعد و روش‌های او نیست زیرا به دور از عدالت و انصاف است و از این رو، پذیرفتنی نیست. جان کلام این است که موعظه‌گر سیاسی به انسان مانند حیوان یا ماشینی نگاه می‌کند که استحقاق آزادی ندارد، فاقد ارزش ذاتی است و می‌توان او را به شکل‌های گوناگون، در هر زمان و در هر شرایطی که لازم باشد، به کار گرفت. در نگاه کانت هرگاه میان اخلاق و سیاست نزاعی در گیرد، این اخلاق است که می‌تواند پیوند خود را با سیاست قطع کند؛ در برابر، این سیاست است که به اخلاق نیاز دارد. دست سیاستمدار اخلاقی در سیاست‌ورزی، یعنی در تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری، ابتکار، نوآوری و موقع‌شناسی، از نظر اخلاقی باز است و محدودیتی برای او در کار نیست؛ فقط باید شیوه‌هایی که به کار می‌گیرد با موازین اخلاقی منطبق باشند. پرسشی که در برابر کانت مطرح می‌شود، این است که آیا اخلاق وظیفه‌گرا یا راه و روش سیاستمدار اخلاقی، کارآیی لازم را دارد و می‌تواند در عمل مفید باشد؟ پاسخی که از اندیشه‌های کانت به دست می‌آید، این است که او تضمین نمی‌کند سیاستمدار اخلاقی به طور قطع و یقین در کار خود موفق باشد. اما دغدغه اصلی کانت این است که سیاستمدار از مسیر

اخلاق وظیفه‌گرا منحرف نشود، آموزه‌های عقل عملی را به کار گیرد و همواره سایه اخلاق بر سر سیاست گسترده باشد تا سیاست به مسیر نفع‌طلبی محض کشیده نشود و تا حد ممکن خود را به قواعد اخلاقی مقید سازد.

اگر بخواهیم سیاست و اخلاق در جامعه هم‌اوا باشند، وجدان اخلاقی باید رشد کند و به فرهنگ عمومی تبدیل شود تا بتوان در جامعه‌ای بر مدار اخلاق زندگی کرد و سیاست را به اخلاق نزدیک ساخت. وقتی مردم با هم قرارداد می‌بندند که به نظم مدنی احترام بگذارند و زندگی سیاسی جمعی را تجربه کنند، طبیعتاً بر پایه قانون اساسی از قوانین و قواعدی پیروی می‌کنند که آنان را به هم پیوند می‌دهد تا به عنوان شهروندان وظیفه‌شناس، قانون‌گرا و طرفدار پیشبرد اهداف جامعه، براساس نظم و قانون در کنار یکدیگر زندگی کنند. اگر چنین جامعه‌ای بر پایه دموکراسی شکل بگیرد، می‌توان به اخلاق نزدیک شد و آرام آرام به جامعه‌ای اخلاقی دست یافت. چنان که پیش از این گفتیم، اگر نتوان به تعبیر کانت از چوب پر پیچ و خم انسان، یک چیز خوب و به درد خور ساخت، دست‌کم می‌توان از او شهروند خوبی ساخت. بنابراین اخلاق در نظم مدنی و در نظام جمهوری شکل می‌گیرد و بر پایه دموکراسی به وجود می‌آید. نمی‌توان با هر نظام حکومتی، بویژه نظام‌های استبدادی و مطلق، از جامعه‌ای اخلاقی برخوردار بود. آن نظام حکومتی که کانت توصیه می‌کند، نظام جمهوری بر اساس دموکراسی نمایندگی است. اگر این نظام به وجود آید و قوانین آن با روح آزادی همراه شود - یعنی تساهل نسبت به مردم و تحمل آرای مختلف تا انسان‌ها در جامعه احساس امنیت کنند -، به تدریج جامعه اخلاقی شکل خواهد گرفت.

سخن پایانی

دستاورد‌های فلسفه اخلاق کانت و رهروان مکتب او مانند رالز در جهان ما جنبه نسبی دارد. هر چه از این میراث عقل عملی بیشتر بهره‌گیری کنیم، در زندگی فردی و جمعی، چه در سطح ملی و چه در روابط بین‌المللی، به نتایج بهتری می‌رسیم.

چنان که به اشاره گذشته بسیاری از اندیشه‌های لاکه، روسو و کانت در باب اخلاق و سیاست، امروزه در جامعه بین‌المللی به صورت ارزش‌های ثابت و بنیادهای مدنیت جهانی درآمده‌اند. چطور

می‌توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم؟ در عین حال معتمد آنچه کانت در این زمینه‌ها مطرح کرده، کلام آخر نیست و نیاز به نقد و بررسی همه جانبه دارد. پس از دستیابی به فهم درست از فلسفه کانت با مطالعه متون اصلی او، می‌توان به این پرسش پرداخت که ما چه بهره‌هایی از میراث کانت در پیشبرد جامعه ایرانی به عنوان کشوری با نظام دموکراتیک می‌بریم؟ باید آنچه را نیاز داریم، آگاهانه اقتباس کنیم و آنچه را برای ما کارکرد ندارد یا متناقض است، کنار بگذاریم.

پرسش‌ها و پاسخ‌ها

آیا کانت بین قانون و اخلاق، قائل به تفاوت و تفکیک است یا نه؟

باید ببینیم چه اشتراکات و چه نقاط افتراقی بین این دو وجود دارد. اشتراک بین قانون و اخلاق در فلسفه کانت از ایمن جهت است که هر دو جنبه فراتجربی و پیشینی دارند. چون قانون بر پایه حق مطلق استوار است. حق مطلق از یک سو دارای جنبه مانع است و از سوی دیگر، به عالم واقعیت، مردم و قرارداد اجتماعی مربوط می‌شود و به تئوین قانون می‌انجامد. اخلاق نیز جنبه پیشینی و مانع دارد. اما در مورد تفاوت بین این دو، می‌توان گفت قانون به معنای قانون مدنی در جامعه مدنی شکل می‌گیرد یعنی زمانی که مردم با هم توافق می‌کنند از وضع طبیعی خارج شوند و به وضع مدنی قدم بگذارند و قانون اساسی را بر پایه اجتماع تبیین کنند و نظم مدنی را حاکم سازند. این روند مبتنی بر قرارداد است و در چارچوب مجلس موسسان شکل می‌گیرد. این قانون، یعنی قانون مدنی، بر پایه قانون مطلق قرار دارد که برآمده از حق مطلق است. از آن جا که حق مطلق جنبه فراتجربی دارد، قانونی که نهاده می‌شود، نباید با حق مطلق ناسازگار باشد. بر این اساس، قانون و اخلاق دارای سرچشمه‌های مشترکند، یعنی هر دو خاستگاه پیشینی - فراتجربی - دارند. در حکومت مدنی، قانون برای شهروندان الزام‌آور است، اما اخلاق الزام بیرونی ندارد، بلکه امری درونی و وجدانی است. از این رو، می‌توان گفت قانون و اخلاق از این نظر با یکدیگر هم‌تراز نیستند. قانون از پشتوانه زور و اجبار (بیرونی) برخوردار است، اما اخلاق تنها دارای الزام وجدانی و درونی است. البته اخلاق پشتوانه‌ای نیرومند برای قانون و اجرای داوطلبانه آن است؛ یعنی در جامعه اخلاقی، بهتر می‌توان قانون را به اجرا درآورد.

اگر شهروند وظیفه‌گرا و دولت مصلحت‌گرا باشد، چه وضعی پیش می‌آید؟

اخلاق کانت، بیشتر اخلاق فردی است. کانت به دقت جزئیات اخلاق فردی را مطرح می‌کند. برای نمونه، او قرارداد ازدواج، همزیستی، ردایل و فضایل اخلاق فردی را با ذکر مواردی به صورت جداگانه بررسی می‌کند. اما در مورد نسبت دولت و اخلاق نیز اندیشه‌های خود را مطرح کرده و دغدغه‌های بسیار داشته است. کانت برای دولت نیز قائل به وجهه اخلاقی و وظایف اخلاقی است. می‌دانیم که در روزگار کانت نقش سیاستمداران بسیار مهم و تعیین‌کننده بوده است. اکنون قدرت سیاسی بیشتر جنبه ساختاری دارد. هر چند نظام برگزیده کانت، جمهوری مبتنی بر دموکراسی نمایندگی است، اما او در سرزمینی زندگی می‌کرده که سال‌ها، فردریک کبیر پادشاه پروس، فرمانروای مطلق آن بوده است. از آن جا که نقش فرد در آن دوران بسیار اهمیت داشته، کانت به دو الگوی مثبت و منفی سیاستمدار اخلاقی و "موعظه‌گر

سیاسی" پرداخته که به آن اشاره کردیم. آیا باید حساب اخلاق فردی و اخلاق حکومتی را از یکدیگر جدا کرد؟ من فکر می‌کنم کسی که از فلسفه اخلاق کانت دفاع می‌کند، ناچار باید بپذیرد که به آن سادگی و سهولتی که فرد می‌تواند وظیفه‌گرا باشد، دولت نمی‌تواند بر مدار وظیفه رفتار کند. البته این سخن به معنی آن نیست که اخلاق کانتی را کاملاً آرمانی و رویایی تلقی کنیم و در نظم عمومی و امر سیاست برای آن کاربرد عملی قائل نباشیم. به نظر می‌رسد در بعضی زمینه‌ها، سرمشق‌های اخلاقی‌ای که کانت ارائه می‌کند، می‌توانند مودی به عمل شوند.

لازم است درباره مفهومی بنیادین توضیح بدهیم و آن، فرق بین "واقعیت" یا "ایده‌آل" و "ایده" است. کانت بین این دو تفکیک قائل می‌شود. کانت در قلمرو واقعیت و زندگی جمعی نسبت به تحقق هدف‌های واقعی و عینی تأکید می‌کند، اما در عین حال این اندیشه را به میان می‌آورد که فرد و جامعه می‌توانند در افق پیشرو به آرمان‌ها و ایده‌ها چشم بدوزند و به سوی آن‌ها گام بردارند. برای مثال، در نگاه کانت، حکومت یگانه جهانی یک ایده‌آل است؛ باید به سوی چنین حکومتی حرکت کنیم، به سوی صلح پایدار گام برداریم و در اندیشه بیشترین آزادی باشیم، اما این همه، به معنای آن نیست که به همه این ایده‌آل‌ها دست می‌یابیم. ما می‌توانیم در برابر خود، ایده‌آل‌ها و ایده‌هایی قرار دهیم و تلاش کنیم خود را به آن‌ها نزدیک سازیم. در واقع، برخورداری از ایده و آرمان، انگیزه حرکت انسان‌ها به سوی پیشرفت و رشد افزون‌تر است.

بحث‌های کانت ظاهراً معطوف به سیاست داخلی است. اما در سطح جهانی، اخلاق حاکم، اخلاق فایده‌گرا و نتیجه‌گراست. چون هر کشوری بر مبنای منافع ملی خودش عمل می‌کند، نه بر مبنای اخلاق وظیفه‌گرا. آن جا دیگر مینا، اخلاق نیست، بلکه منافع ملی هر کشور است، نظر شما چیست؟

اخلاق کانت هم جنبه ملی و حکومتی در قلمرو یک کشور خاص دارد و هم جنبه بین‌المللی. کانت در رساله صلح پایدار از تشکیل فدراسیون دولت‌های آزاد صحبت می‌کند. همان گونه که افراد از وضع طبیعی خارج شدند. و نظم مدنی را بنیان نهادند، دولت‌ها نیز پیش از تاسیس فدراسیون آزاد، در وضع طبیعی به سر می‌برند. دولت‌ها در این وضعیت، در چارچوب قرارداد



و بی‌گویی نخست
سیاستمدار
اخلاقی این
است که
اصول سیاسی را در
هماهنگی و
همزیستی با اخلاق
دستال می‌کند؛ یعنی
از نظر سیاستمدار
اخلاقی، سیاست
تابع اخلاق است.

تصمیم می‌گیرند فدراسیون دولت‌های آزاد را بر پا سازند. نظام‌های سیاسی این دولت‌ها حتما باید جمهوری باشد. همچنین باید حق رفت و آمد شهروندان به کشورهای عضو را به عنوان شهروندان جهان در چارچوب "مهمان‌نوازی" بپذیرند. دولت‌های عضو حق دخالت در امور داخلی یکدیگر را ندارند. به نظر من، روابط میان اعضای فدراسیون بر پایه حکم تنجیزی، یعنی آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران هم بیسند و آنچه برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران هم میسند، قابل تبیین است. به عنوان مثال، همان‌گونه که دولت "آلف" نباید در امور دولت "ب" دخالت کند، دولت "ب" نیز حق دخالت در امور دولت "آلف" را ندارد. اگر خطری متوجه یکی از اعضای فدراسیون دولت‌های آزاد شود، سایر کشورهای عضو، وظیفه دارند دشمن را از قلمرو مشترکشان دور کنند. البته کانت به عنوان یک فیلسوف، وارد جزئیات فدراسیون دولت‌های آزاد نمی‌شود، اما کلیاتی که در مورد پیش‌زمینه‌ها و اصول صلح پایدار مطرح می‌کند، در چارچوب فلسفه اخلاق او قابل درک است.

آیا قلمرو غایبات با مفهوم عقل سلیم یا شعور متعارف^۴ یوزبتیویستی ارتباطی دارد و می‌توانیم بگوییم آغازگر این مفهوم است؟

به نظر می‌رسد میان این دو مفهوم شباهت وجود دارد. همان‌گونه که گفتیم، ذات‌های خردمند در قلمرو غایبات با یکدیگر به اشتراک می‌رسند؛ یعنی قانونگذاری می‌کنند و قانون را به اجرا می‌آورند. در واقع کانت در عالم نظر یک نمونه مثالی را صورت‌بندی می‌کند تا بتواند جلوه و بازتاب آن را در قلمرو طبیعت نشان دهد. بنابراین چنین شباهتی وجود دارد.

بر اساس حکم تنجیزی "چنان رفتار کن که بخواهی قاعده رفتار تو به صورت قانون عام درآید" به نظر من در دل این قانون عام، نوعی سودانگاری پنهان شده است، به این معنی که وقتی فرد می‌خواهد بداند آیا رفتاری که در مقابل دیگران دارد، برای خود او هم مطلوب است یا نه، نتیجه این عمل را نسبت به خودش می‌سنجد، یعنی این که آیا به سود او خواهد بود این عمل به عنوان قاعده عام درآید یا نه.

به نظر من این دیدگاه، درست نقطه مقابل سودگرایی است؛ زیرا سودگرایی آن است که آنچه را که می‌پسندم، برای خودم بیسندم نه برای شما

و اگر زبانی پیش بیاید، بگذارم به شما وارد شود و خودم را از آن خلاص کنم. بنابراین، وقتی ما انسان را غایت ذاتی و فی‌نفسه می‌دانیم و انصاف می‌دهیم که آنچه را برای خود نمی‌پسندیم، برای دیگران نیز نپسندیم و آنچه را برای خود می‌پسندیم، برای دیگران نیز بیسنندیم، نقطه مقابل سودگرایی است. سودگرایی هنگامی شکل می‌گیرد که قاعده رفتار من بر مدار خودپرستی، سودجویی و مانند این‌ها، نتواند به صورت قانون عام درآید. قاعده رفتار من فقط آن‌گاه به صورت قانونی عام درمی‌آید که به انسان به عنوان غایت ذاتی بنگرد، نه شیء، ابزار و وسیله. چنین قانونی نمی‌تواند از فلسفه اصالت نفع استخراج شود.

وقتی خرد، رهبری انسان را در دست می‌گیرد، از خودخواهی و نفع‌طلبی و بی‌عدالتی خبری نخواهد بود. برای من روشن نیست که این خرد، چیست که کارکرد آن چنین نتایجی به همراه دارد؟

عقل عملی کانت، عقلانیت ابزار نیست. عقلانیت ابزاری می‌تواند انسان را در "قفس آهنین" ماکس وبر به زنجیر اسارت بکشاند و برای توجیه بردگی و بندگی در برابر خواست و اراده مطلق خدایگان فلسفه اخلاقی بسازد. به نظر می‌رسد عقل عملی، نقطه مقابل عقلانیت ابزاری است که ما در فلسفه‌های جدید مشاهده می‌کنیم.

به نظر می‌رسد اخلاق کانت به تبیین اخلاق میان افراد می‌پردازد. ایراد اساسی هنگامی طرح می‌شود که این اخلاق فردی بخواهد مبنای عمل جمعی قرار گیرد. شما به مثال‌هایی اشاره کردید، اما من هم می‌توانم مثال‌هایی را به شکل دیگری انتخاب کنم که نتایج دیگری به بار بیاورد. به عنوان مثال، ممکن است یک فرد قانون عامی را بپذیرد که در مقابل حرف زور کوناه نیاید. اما همین قاعده اخلاقی، اگر بخواهد مبنای عمل دولت باشد، یعنی عمل بر پایه وظیفه اخلاقی فارغ از پیامدهای آن، به نظر من نتایج مطلوبی ندارد. در واقع، اخلاق وظیفه‌گرا به درد این دنیا نمی‌خورد و اعمال آن در این دنیا خطرناک است.

شما را به تامل بیشتر در مورد کاربردی کردن اخلاق وظیفه‌گرا دعوت می‌کنم. ما در روابط بین‌المللی طی صد سال اخیر، شاهد رویکردهایی نسبت به اخلاق وظیفه‌گرا بر مدار نگاه جدید به انسان به عنوان موجودی خردمند، آزاد و برابر هستیم. این نگاه نو، در اعلامیه جهانی حقوق

بشر، "منشور ملل متحد"، "میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی" و "میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی" و ده‌ها معاهده، کردارنامه و قطعنامه در نهادهای بین‌المللی، بویژه سازمان ملل متحد به چشم می‌خورد. مگر جز این است که مفاهیم مطرح شده در فلسفه لاک، روسو و کانت در باب انسان و حقوق بشر، به قوانین اساسی کشورهای جهان، راه گشوده است و وارد اسناد حقوقی بین‌المللی شده است؟ ممکن است بگوییم ما در جهانی زندگی می‌کنیم که ظلم و تعدی در آن بسیار است، اما نمی‌توان انکار کرد که این فیلسوفان آمدند و مفاهیم و ملاک‌هایی را تعریف کردند و آموزه‌های آنان، به تدریج توسط همین عقل جمعی بشری، وارد نظام حقوقی و قانونی ملل متحد شد. چرا فلسفه هابز وارد اعلامیه جهانی حقوق بشر نشد؟ چرا فلسفه لاک وارد متون بین‌المللی شد تا به عنوان شاخص‌هایی به سنجش اعمال و رفتار کشورها بپردازد، چه ایران، چه ایالات متحده، چه عربستان و چه عراق، فرقی نمی‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد هر چه فرهنگ و اندیشه وظیفه‌گرایی بیشتر در جهان توسعه و گسترش یابد، به همان میزان حقوق و قوانین را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اگر قوانین و مقررات جهانی در پرتو این اصول اخلاقی نوشته شوند، طبیعتا امید بیشتری به اجرای آن‌ها در میان انسان‌ها وجود دارد، چرا که پشتوانه اخلاقی، شانس تحقق آن‌ها را افزایش می‌دهد.

نسبت فلسفه و جامعه‌شناسی چیست؟ آیا کاری که دانشجوی جامعه‌شناسی باید بکند این است که بداند فلاسفه چه تاثیری بر نظریه‌های جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان گذاشته‌اند یا این که از مسائل فلسفی تبیین‌های جامعه‌شناختی ارائه دهد؟ به تازگی که تا اندازه‌ای با جامعه‌شناسی معرفت آشنا شده‌ام، ذهنم بیشتر با این موضوع درگیر شده است که نسبت به فلسفه‌هایی که در دوره‌های مختلف تاریخی شکل گرفته، تبیین جامعه‌شناختی ارائه دهیم؛ با توجه به این که از دوران کانت حدود دویست سال می‌گذرد، من دوباره به نقطه اول بازگشتم، یعنی شاید بهتر باشد تاثیرگذاری یک فیلسوف مثل کانت را روی جامعه‌شناسان بسنجیم؛ به این دلیل که هر چه شما بیشتر از کانت و اخلاق وظیفه‌گرا می‌گویید، من احساس می‌کنم از واقعیت‌های عصر جدید، فاصله بیشتری

می گیرم. مثلا برای من جای تامل است که چرا بر پایه اخلاق وظیفه گرا، نفی سودانگاری و نفی مصلحت‌انگاری، چرا مارکس کمتر از کانت تأثیر گرفته و یا اثراتی که مارکس ممکن است از کانت پذیرفته باشد، مورد توجه نیست. یک نکته دیگر این است که بخصوص آن جا که جملاتی از کانت نقل می‌کنید، آدم بیشتر به یاد سنت آگوستین و آکوئیناس آرمان‌شهرگرایان می‌افتد. در واقع کانت در عصر جدید که به نظر می‌آید زمانه یا شرایط اجتماعی از آرمانگرایی‌های آرمانشهری فاصله می‌گیرد، نظریه‌ای آرمانشهری ارائه می‌دهد. شما توقع دارید ما بخواهیم از نظریه آرمانگرایانه، لزوماً نتایج مثبت عملی به دست آوریم؟ بخصوص که گفتید که کانت تضمینی برای توفیق سیاستمدار اخلاقی نمی‌دهد. وقتی توفیق سیاستمدار اخلاقی در کارکرد وظیفه‌گرا، فاقد ضمانت است، چه دلیلی دارد که اخلاق وظیفه‌گرایی کانت را بپذیریم؟

در مورد نسبت میان فلسفه و جامعه‌شناسی، تبیین جامعه‌شناختی از فلسفه‌ها، سنجش تأثیر کار فیلسوفان در جوامع بشری است. به نظر می‌رسد تشکیل فدراسیون دولت‌های آزاد و تلاش‌هایی که در زمان کانت در لاهه از نظر حقوقی انجام شده بود، تاسیس جامعه ملل و سازمان ملل متحد و اعلامیه‌ها و اسنادی که به دنبال آن به تصویب بین‌المللی رسید، همگی رشته به هم پیوسته‌ای را به ما نشان می‌دهد که از بازتاب اندیشه‌های فیلسوفان، بویژه اندیشه‌های اخلاقی و حقوقی آنان در نظام بین‌المللی حکایت دارد. به طور قطع، فیلسوفان سیاست و اخلاق، در نظم بین‌المللی، در شکل‌گیری قوانین و مقررات ملی و جهانی، بویژه در متن اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور ملل متحد، تأثیرات مستقیم داشته‌اند. سنجش و ارزیابی تأثیر فیلسوفان بر جوامع انسانی و کشورها از سوی جامعه‌شناسان، کاری اساسی و مفید است. اخلاق کانت آرمانگرایانه است، اما نوعی آرمانگرایی که دو لایه و سطح دارد. یک سطح آن ایده است و سطح دیگر، تأثیراتی است که بر زندگی انسان می‌گذارد و سهمی است که از این رهگذر عاید بشریت می‌شود. بشریت می‌تواند بر بنیان شاخص‌های اخلاقی، خوب و بد را از هم تمیز دهد. اگر این پیام‌ها و آموزه‌های اخلاقی نبود، ما چگونه می‌توانستیم محاسن و قیایح را

اکنون بسیاری از امور در حوزه اخلاق برای ما روشن است زیرا ما شاخص‌هایی برای تمیز خوب و بد در اختیار داریم.

در سخنانستان اشاره کردید که وقتی کشورهای غربی (بیشتر به اروپا و آمریکا اشاره داشتید) بخواهند دست به اقدامی بزنند که ممکن است شامل جنگ نیز بشود، حتماً مقوله اخلاق را مورد توجه قرار می‌دهند. سوال من این است که آیا قبل از هر عملی - حتی جنگ - دولت و ملت بر سر مسائل اخلاقی به اشتراک نظر می‌رسند و بعد آن عمل انجام می‌شود یا ممکن است بعد از آن که جنگ صورت گرفت، چالش‌هایی در مورد اخلاقی بودن یا نبودن آن صورت گیرد؟

این موضوع پیشینه‌ای دراز دامن دارد. روسو در رساله قرارداد اجتماعی به تفصیل به نقد دموکراسی پرداخته و این موضوع را مطرح کرده که مردم بسا رای خود، حاکمان را به قدرت می‌رسانند؛ اما پس از انتخابات، مردم از مرکب قدرت پیاده می‌شوند و حاکمان برگزیده بر مرکب قدرت می‌نازند. در تجربه دموکراسی‌های معاصر، می‌توان صدای مردم را از طریق احزاب، نهادهای مدنی و رسانه‌های گروهی شنید. مردم با آرای خود، قدرت را به عهده‌ای واگذار می‌کنند؛ اما دربار این که آیا آنچه حاکمان در عمل تصمیم می‌گیرند، با خواست مردم انطباق دارد یا نه، پاسخ این است که نه، بسیاری اوقات انطباق کامل ندارد. اما هر گاه تصمیمات سیاستمداران در نظام دموکراتیک از خواست مردم دور شود، مردم می‌توانند به حمایت خود از دولت‌ها پایان دهند. در این صورت، دولت‌ها لرزان و ساقط می‌شوند. این وضعیت در کشورهای اروپایی زباده به چشم می‌خورد.

آیا بر اساس فلسفه اخلاق کانت، تمامی حرکات و رفتارهایی که شاید اسم آن را سیاست‌ورزی یا در برخی موارد مصلحت‌گرایی می‌گذاریم، به کلی نفی و رد می‌شود یا این که برای رسیدن به آرمانشهر برخی از مصلحت‌گرایی‌ها از نگاه اخلاقی، می‌تواند توجیه پذیر باشد؟

می‌خواهم بدانم از دیدگاه اخلاقی، آیا همه حرکات و رفتارها که گاه نام سیاست‌ورزی می‌گیرند و بعضی اوقات هم مصلحت بر اخلاق صرف می‌چربند، رد می‌شوند یا نه؟ آیا ما می‌توانیم به این حرکات ادامه دهیم و آیا این رفتارها برای رسیدن به آرمانشهر، توجیه پذیر هستند؟

به نظر می‌رسد بر اساس تجربه حکمرانی در جهان امروز، سیاست‌ورزی نمی‌تواند از نفع‌طلبی فاصله بگیرد؛ اما اگر بخواهیم واقع‌بین باشیم، مهم این است که تا چه اندازه اخلاق بر سیاست‌ورزی تأثیر می‌گذارد و تا چه اندازه سیاست از اخلاق دور می‌افتد؟ بازتاب این تأثیرگذاری و دوری را می‌توان در تاریخ تحولات ملی و بین‌المللی مشاهده کرد. به طور نسبی می‌توان در تصمیماتی که دولت‌ها اتخاذ می‌کنند و در عملکرد قدرت سیاسی، از اخلاق بهره گرفت. اکنون در جهان دولت‌هایی هستند که به کشورهای فقیر کمک می‌کنند. امکانات توسعه‌ای، آموزشی و بهداشتی در اختیار افراد مستمند، بیمار، نیازمند و تهی‌دست قرار می‌دهند. آنان در صدی از منافع ملی خود را به این امور اختصاص می‌دهند. ما نمی‌دانیم نیت آن‌ها چیست. ممکن است گفته شود به خاطر وجاهت ملی و بین‌المللی و یا گسترش دامنه نفوذ سیاسی این کارها را می‌کنند. اما کمک به کشورهای فقیر یک کار است و چپ‌اول، دست‌اندازی و توطئه در امور داخلی این کشورها، کاری دیگر؛ چنان‌که در گذشته شاهد این گونه رخدادها در دوران استعمار بوده‌ایم.

کانت می‌کوشد اخلاق فردی را به اخلاق جمعی تعمیم دهد. من فکر می‌کنم کانت یک عصمت اخلاقی برای فرد در نظر گرفته؛ یعنی فرض کرده که فرد هر تصمیمی می‌گیرد، تصمیم درست و خطاناپذیری است که بدون هیچ مشکلی می‌تواند به صورت یک قانون کلی و عام درآید. حال اگر فرد در تشخیص خوب و بد دچار اشتباه شود، تعمیم دادن آن به صورت قانون عام، چه وضعی پیدا می‌کند؟ پاسخ کانت آن است که این فرد با رجوع به وجدان خویش می‌تواند خوب و بد را بشناسد و این دو را از یکدیگر تمیز دهد؛ به عنوان مثال، وقتی این فرد راستگویی را کار خوبی می‌داند و خواهان آن است که برای مردمان در سراسر جهان قانونی عام شود، این تشخیص و خواستن به صورتی رخ می‌دهد که گویی نوع بشر، یعنی بشریت،

خواستار شکل‌گیری چنین قانونی است. پرسش من درباره اخلاق و وظیفه‌گرا و اخلاق سودگراست. با توجه به بحث ماکس وبر درباره اخلاق پروتستان‌ها و سرمایه‌داری و آنچه کالون عنوان می‌کند که هر کس در دنیا متعمم تر باشد، در آخرت هم متعمم تر است که موجب تقویت سرمایه‌داری در غرب شده، اگر اشتباه نکنم به اخلاق سودگرا می‌رسیم. اکنون با توجه به اخلاق و وظیفه‌گرایی که کانت مطرح می‌کند، می‌خواهم بدانم در قرن هجدهم، در آن شرایط عدم آرامش در اروپا، چگونه کانت اخلاق و وظیفه‌گرا را مطرح کرده است؟ آیا کانت بر پایه اتفاقاتی که در آن دوران در غرب افتاده و آن‌ها را نامطلوب می‌دانسته، به چنین دیدگاهی رسیده است؟ یا این تاکید که شما فرمودید اخلاق و وظیفه‌گرا ممکن است به طور کامل در جهان جامه عمل نپوشد و فقط یک نظام ایده‌آل اخلاقی را برای آینده نشان دهد.

دیدگاه کانت در باب مصلحت‌گرایی به اروپا محدود نمی‌شود، بلکه می‌تواند تمام کشورهای را در برگیرد. به نظر من، مصلحت‌گرایی جامه‌ای است که سودگرایی بر تن اخلاق می‌پوشاند. چنین اخلاقی مبتنی بر اصالت نفع است و در مقابل اخلاق و وظیفه‌گرا قرار می‌گیرد، چرا که فاقد اصول و مبانی معین است و از نسبی‌گرایی و بی‌معیاری رنج می‌برد. درباره این که در جهان امروز عملاً اخلاق سودگرایانه حاکم است، تردیدی وجود ندارد؛ اما می‌توان پرسید برآیند و فرجام این سودگرایی چه بوده است؟ برای پاسخگویی به این پرسش، نگاهی به جهان در قرن گذشته بیفکنیم. در نیمه اول قرن بیستم، اخلاق سودگرا با آن مثلی که جیمز میل، جان استوارت میل و جرمی بنتام در بریتانیا به وجود آورده بودند، گسترش یافت. البته جان استوارت میل از پدرش، یعنی جیمز میل فاصله گرفت، اگرچه در مبانی فلسفی به سودگرایی تکیه داشت. اما به هر حال نتیجه اخلاق نفع‌طلبانه آن شد که دو جنگ جهانی در فاصله نه چندان درازی اتفاق افتاد و آن فجایع سهمگین را به بار آورد. سرمایه‌داری که در زمان کانت آغاز شد و به بالندگی رسید، در دو قرن نوزدهم و بیستم، با شعار "آزادگذاری" به اوج خود رسید و در این اوج‌گیری، جنایات و بی‌رحمی‌های بسیار روی داد. جالب است که در نیمه دوم قرن بیستم، یعنی از ۱۹۷۰ به این سو، فیلسوفان و اندیشموران غربی به اخلاق

کانتی توجه بیشتری کردند و فلسفه سیاسی کانت در کانون مطالعات و پژوهش‌های علمی جای گرفت. به موازات این رخداد بزرگ مکتب اصالت نفع در دانشگاه‌ها و سایر نهادهای علمی، به شدت مورد انتقاد قرار گرفت و این پرسش کلیدی به تدریج مطرح شد که بشریت با پیروی از اخلاق مبتنی بر نفع‌طلبی به کجا رسیده و جهان به کدامین سو می‌رود؟ از این رو، پس از سال ۱۹۷۰ تحقیقات در مورد اندیشه‌های کانت گسترش و ژرفا یافت و رساله‌ها و مقالات او در باب فلسفه سیاسی به زبان انگلیسی ترجمه شد (که تا آن زمان نشده بود) و فیلسوفانی مانند جان راولز، یورگن هابرماس و رونالد دورکین، نظریه‌های نوین خویش را بر اساس فلسفه کانت و بویژه فلسفه اخلاق او مطرح کردند. گفت‌وگو میان فیلسوفان لیبرال و جماعت‌گرا، جهشی بزرگ در فلسفه سیاسی غرب پدید آورده که فلسفه کانت در آن تاثیر بسیاری داشته است. در مجموع، فیلسوفان سیاسی امروز غرب در ساحت نظر، اخلاق کانتی را شالوده بحث‌هایی مربوط به آزادی، برابری و حقوق بشر قرار داده‌اند و از مکتب سودگرایی فاصله گرفته‌اند. البته می‌توانیم به اخلاق و وظیفه‌گرا خرد بگیریم و آن را نقد کنیم، اما توجه داشته باشیم که بر پایه فلسفه تاریخ کانت که می‌گوید انسان‌ها در زندگی اجتماعی، فرار و فرود و رشد و عقبتگر دارند اما نوع بشر به سوی تکامل پیش می‌رود، می‌بینیم که اخلاق و وظیفه‌گرا در نیمه دوم قرن بیستم، به مثابه نقطه امید و راه نجات، در کانون اندیشه‌وری فیلسوفان قرار گرفته است. **آیا تکلیف اخلاقی را اخلاق تعیین می‌کند یا دین؟ ما میسائادیسان، مولف‌های مشترکی داریم که بیسن انسان‌ها ایجاد اشتراک می‌کند.**

تکلیف مفهومی در حوزه اخلاق است و تعیین تکالیف اخلاقی (بایدها و نبایدها) نیز کار علم اخلاق است. اخلاق در فلسفه کانت مقوله‌ای پیشادینی است و در نهاد انسان خردمند و آزاد متولد می‌شود. دین به نظر من دو نقش کلیدی در اخلاق دارد: نخست، امضا، تأیید و تجویز قواعد اخلاقی مبتنی بر حسن و قبح عقلی؛ دوم،

پشتوانه بودن دین برای التزام مومنان به انجام محاسن اخلاقی و خودداری از قبیح اخلاقی به مثابه قید دینی، افزون بر قید اخلاقی. ناگفته نگذاریم که اخلاق در گستره دین، دامنه‌ای وسیع دارد؛ یعنی از یک سو اخلاق مبتنی بر اصالت نفع را در برمی‌گیرد (انجام کار خوب به خاطر رفتن به بهشت و خودداری از انجام کار بد به خاطر ترس از آتش دوزخ) و از سوی دیگر اخلاق مبتنی بر وظیفه‌را (پرسش خداوند به خاطر ذات او - خود او - و نه انگیزه وارد شدن به بهشت و خلاصی از دوزخ). کانت افزون بر این که اخلاق را پیشادینی می‌داند، به عنوان یک مسیحی پروتستان، رویکردی اخلاقی به دین دارد. به سخن دیگر، هم از رهگذر اخلاق به دین می‌رسد و هم دین او به شدت اخلاقی است. در نظریه علوم سیاسی جدید، بویژه در نظریه‌های دموکراسی، دو دیدگاه مطرح می‌شود: یکی این که باید افرادی دموکرات تربیت کرد تا دموکراسی در جامعه حاکم شود و دیگر این که اگر سیستم دموکراسی در جامعه استقرار یابد، افراد، خواه ناخواه، رفتار دموکراتیک را می‌آموزند. می‌توان با شبیه‌سازی پرسید: آیا ما باید انسان‌های اخلاقی تربیت کنیم تا دارای حکومت اخلاقی شویم، یا با تاسیس حکومت اخلاقی، انسان‌های اخلاقی بسازیم؟

در رابطه یا نسبت میان انسان اخلاقی و دولت اخلاقی در اندیشه‌های کانت، می‌توان گفت او تربیت انسان‌های اخلاقی را کاری به غایت دشوار و طاقت‌سوز می‌داند؛ اما به تربیت شهروندان اخلاقی به شدت امیدوار است و آن را در نظام دموکراتیک امکانپذیر می‌داند. شهروندان خوب، اشخاصی خودآگاه و خودانگیخته‌اند که از فرمان خرد پیروی می‌کنند. چنین شهروندانی که دارای بلوغ، اختیار و انتخاب آگاهانه‌اند، می‌توانند نظام جمهوری بر بنیان دموکراسی نمایندگی تاسیس کنند که تبلور خرد جمعی و پایبند اخلاق در فضایی آزاد و انسانی باشد.

پانوش‌ها

1. Moral Politician
2. Political Moralist
3. Cohabitation
4. Domestic Politics
5. Common Sense